اخبار صحنه

جلوگیری از اجرای یک نمایش در آمریکا

ایران‌تئاتر: به گزارش روزنامه گاردین کارگاه تئاتر نیویورک زمان اجرای نمایش «نام من راچل کوری است» را برای مدت نامعلومی به تعویق انداخت. گروه اجرایی در این‌باره می‌گوید: «تصمیم تئاتر نیویورک برای متوقف کردن و زیر فشار گذاشتن ما نشان می‌دهد که راه آزادی بیان چه باریک است.» برنامه اجرای نمایش «نام من راچل کوری است» در آمریکا متوقف شده است. تبلیغات متوقف شده است. برنامه تولید در نیمه‌راه رها شده است. بلیت‌ها پس گرفته می‌شود. این نمایش به کارگردانی «آلن ریکمان» با آن‌که در لندن اجرا شده است و جوایز بسیاری را هم از آن خود کرده است در نیویورک روی صحنه نخواهد رفت. «ما همیشه فکر می‌کردیم باید این کار را در آمریکا نمایش دهیم. زیرا نمایش براساس نامه‌ها و ای‌میل‌های یک فعال آمریکایی به نام «راچل کوری» ساخته شده است. او در این نامه‌ها خاطرات سفر خود از زادگاهش واشینگتن تا مرگش زیر یک بولدوزر در غزه را بازگو می‌کند. ما فکر می‌کردیم داستان زندگی این دختر ۲۳ ساله به مخاطبان آمریکایی و تماشاگران تالارهای تئاتر در زادگاه او بسیار مرتبط است. او به خاورمیانه سفر کرد تا با مردم آنجا ملاقات کند و در آخر زیر یک بولدوزر ساخت آمریکا می‌میرد. اما هفته پیش کارگاه تئاتر نیویورک تولید این نمایش برای اجرا در آمریکا را متوقف کرد یا به عبارت دیگر برای مدت نامعلومی به تعویق انداخت. به ما گفتند حال و هوای سیاسی نسبت به وقتی که نمایشنامه نوشته شده است تغییر کرده است. آنها به ما گفتند که پس از بیماری شارون و انتخاب شدن حماس در انتخابات اخیر فلسطین ما با وضعیت خطرناکی روبه‌رو هستیم. تئاتر ما به دلایل سیاسی سانسور شد. هرکس تئاتر ما را ببیند یا آن را بخواند متوجه می‌شود که نمایش ما ربطی به بیگانه‌ستیزی ندارد. در یکی از شب‌های اجرا گروهی از دانشجویان آمریکایی به دیدن تئاتر ما آمدند و پس از تماشای نمایش گفتند: «نمایش شما واقعاً عجیب بود زیرا ما نمی‌دانیم دیگران در نقاط دیگر دنیا چگونه زندگی می‌کنند.» اما مدیر تئاتر نیویورک به خبرنگار نیویورک تایمز گفت: «ما نگران مردمی که به دیدن این تئاتر می‌آیند نیستیم. بلکه نگرانی ما از بابت کسانی است که از این نمایش برای پیش بردن بحث‌ها و رسیدن به اهدافشان استفاده می‌کنند.» شاید منظور مدیر تئاتر نیویورک نویسندگانی است که به خاطر فضای سیاسی تحت فشارند، همچنین مخالفان جنگ، اساتید مسلمان دانشگاه‌ها که به آنها ویزا داده نمی‌شود و بسیاری دیگر. گروه اجرایی می‌گوید: نمایش ما برخلاف تمام ادعاها به دلایل سیاسی متوقف شده است. به نظر ما هنرمندان و نویسندگان به جای این که به دنبال سر و صداهای شبکه تلویزیونی «فاکس‌نیوز» باشند، باید با سانسور ناشی از سیاست‌های دولت بوش مخالفت کنند. تئاتر «نام من راچل کوری» است، از ۲۸ مارس مجدداً در انگلستان و در Play house theatre در شهر لندن روی صحنه خواهد رفت.

گلاب آدینه با مادام پی‌پی

ایسنا: گلاب آدینه با بازی در نمایش «مادام پی‌پی» به نویسندگی و کارگردانی بابک محمدی، بار دیگر بر صحنه تئاتر حضور می‌یابد. آدینه، چندین سال پیش در همین نمایش که در تئاتر شهر اجرا شد، بازی کرده بود و حال سرگرم تمرین این نمایش است که به صورت تک پرسوناژ اجرا می‌شود. این

نمایش احتمالاً ابتدا در فرهنگسرای نیاوران اجرا خواهد شد و بعد از آن قرار است در مراکز و شهرستان‌های گوناگون، روی صحنه برود. آخرین حضور گلاب آدینه بر صحنه تئاتر به سال ۸۲ برمی‌گردد که وی در نمایش «در مصر برف نمی‌بارد» به کارگردانی علی رفیعی، نقش زلیخا را بازی کرده بود. محمدی همچنین قصد دارد نمایش دیگری را با عنوان «درام‌های زندگی» در تالار اصلی فرهنگسرای نیاوران اجرا کند. این نمایش که متن آن توسط خود وی نوشته شده، مجموعه‌ای از نمایش‌های کوتاه است که تم طنز اجتماعی دارد. تاکنون حضور بازیگرانی همچون مائده طهماسبی، مریم سعادت، رضا بابک، احمد ساعتچیان، افسر اسدی و... در این نمایش قطعی شده است. به گزارش ایسنا «درام‌های زندگی» از اواسط اردیبهشت‌ماه روی صحنه خواهد رفت. لازم به ذکر است محمدی پیش از این نمایش موفق «حرفه‌ای‌ها» یک کمدی غمگین را در تالار گوشه فرهنگسرای نیاوران اجرا کرده بود که مورد استقبال علاقه‌مندان تئاتر قرار گرفت و بعد از آن هم در تالار قشقایی تئاتر شهر روی صحنه رفت.

آتیلا پسیانی با تیغ و ماه

ایران‌تئاتر: هفت کارگردان تئاتر برای اجرا از ۲۰ فروردین در مجموعه تئاتر شهر تمرین می‌کنند. به گزارش سایت ایران‌تئاتر از مجموعه تئاتر شهر، نمایش‌های «دشمن مردم»، «تیغ و ماه»، «سکوت»، «شب‌بخیر جناب کنت» و «آهنگ‌های شکلاتی»، «آواز ستاره‌ها»، «وقتی فرشته خواب سگ می‌بیند» و «پدرم آدم مقصر نبود» در تالارهای اصلی، چهارسو، سایه، قشقایی، نو، کوچک و کارگاه نمایش تمرین‌های خود را ادامه می‌دهند. لازم به ذکر است نمایش «دشمن مردم» به کارگردانی اکبر زنجان‌پور در تالار اصلی و «تیغ و ماه» با کارگردانی آتیلا پسیانی برای اجرا در تالار چهارسو، «سکوت» به کارگردانی حسین مهکام برای اجرا در تالار سایه آماده می‌شوند و میکائیل شهرستانی نیز نمایش‌های «شب‌بخیر جناب کنت» و «آهنگ‌های شکلاتی» را برای اجرا در تالار قشقایی تمرین می‌کند. مهرداد خرمن‌بیز نمایش «آواز ستاره‌ها» در تالار نو و علی نرگس‌نژاد نمایش «وقتی فرشته خواب سگ می‌بیند» در تالار کوچک و حمید فلاحی نمایش «پدرم آدم مقصر نبود» را در کارگاه نمایش تمرین می‌کنند. نمایش‌های یادشده هر روز و در همان تالارهای اجرا، تمرین می‌شوند. در این میان نمایش‌های «تیغ و ماه» و «آواز ستاره‌ها» تمام وقت، «دشمن مردم» صبح و دیگر گروه‌ها بعدازظهر مشغول تمرین هستند.

گفت‌وگو با مسعود کرامتی بازیگر و کارگردان درباره فعالیت‌های تلویزیونی‌اش

برای اینکه کار را فراموش نکنم سریال می‌سازم

مریم دُرستانی

گروه ادب و هنر: با مسعود کرامتی درباره تجربه‌های تلویزیونی‌اش به مناسبت آخرین بازی او در تلویزیون در مجموعه رو به آسمان گفت‌وگو کرده‌ایم. این گفت‌وگو که قبل از این در همین صفحه به چاپ رسیده به دلیل پاره‌ای مشکلات در تنظیم آن مجدداً منتشر می‌شود.

■■■

■ در کارنامه‌تان علاوه بر کارگردانی فیلم و مجموعه‌های تلویزیونی به عنوان بازیگر نیز مطرح هستید چه شد به بازیگری نیز روی آوردید؟

کارگردانی دغدغه اصلی من بود. در فیلم «افق» دستیار و برنامه‌ریز فیلم بودم، در تمرین‌ها با بازیگرها کار می‌کردم. ملاقلی‌پور می‌گفت می‌توانی بازی کنی و حتماً باید در یک فیلم بازی کنی! نمی‌دانستم شوخی می‌کند یا جدی می‌گوید! سال ۶۸ که قرار بود فیلم «مجنون» را بسازد، به من پیشنهاد کرد، قصه خوبی بود و از آن مهم‌تر نقش پیشنهادی هم وسوسه‌انگیز... خب، بد نبود تستی بزنم!

■ با ساختن «مرغابی وحشی» که به قول خودتان کار ناموفقی بود، چند سالی روی بازیگری متمرکز شدید، نه؟

بله! کارگردانی «مرغابی وحشی» که شرایط تولید وحشتناکی داشت و... بگذریم داستانش مفصل است، باعث شد تا چند سال فکر کنم «چرا باید حتماً کارگردانی کنم؟» وقتی شرایطی وجود ندارد که کارهای مورد علاقه‌ام را بسازم، بهتر است اصلاً کارگردانی نکنم. تا چند سال در چند کار بازی کردم، راستش وقتی شغل کسی بازیگری نیست راحت‌تر انتخاب می‌کند. اگر بازیگری شغل باشد به‌نظرم آزاردهنده است، چون بیشتر انتخاب می‌شود تا انتخاب کند. به عنوان بازیگر- حداقل در سینما و تلویزیون ایران- بازیگر نشسته تا پیشنهاداتی به او شود و بالاجبار از میان چند پیشنهاد، باید که یکی را انتخاب کند، حتی اگر اکراه داشته باشد. زندگی خرج دارد! اما جواب شما، چند سال کارگردانی نکردن اتفاقاً کمکم کرد تا کارهای بعدی‌ام را تا اندازه‌ای با میل و رغبت بیشتری انجام دهم و اتفاقاً حالا که چند سال است کارهای تلویزیونی و سینمایی ساخته‌ام طی دو سال دو کار به عنوان بازیگر داشته باشم، «باغ‌های کندلوس» کار ایرج کریمی و «رو به آسمان» کار میرباقری که هر دو را دوست دارم.

■ از وجه اشتراک در بازی و کارگردانی بگویید.

یک سناریو به دست بازیگر می‌دهند و نقشی به او پیشنهاد می‌شود، بازیگر بعد از خواندن سناریو، تلقی‌ای از نقش پیشنهادی دارد، خب این تلقی با کارگردان مطرح می‌شود، به توافق می‌رسند و نقش توسط بازیگر اجرا می‌شود. حالا سناریویی دست کارگردان است، او باید تلقی خود را از قصه، نقش‌ها، فضا، ریتم، مفهوم و... به کمک همکارانش اجرا کند. می‌بینید که مسئولیت کارگردان خیلی سنگین‌تر است. اگر اشتراکی برای این دو مقوله قائل باشیم همان مسئولیتی است که هرکدام در قبال کار محوله دارند. همین جا اشاره کنم که بازیگر حتی در قبال تلقی خود و اجرای آن تنها نیست، او باید بداند که خودش را به تلقی کارگردان نزدیک کند. پیدا کنید وجه اشتراک را؟!

■ در «رو به آسمان» چقدر تلقی خودتان را به بیژن میرباقری نزدیک کردید و چطور؟

شاید یکی از شانس‌های من این بود که وقتی سناریو را خواندم، نسخه نهایی آن نبود، بیژن میرباقری مشغول بازنویسی نسخه نهایی بود. در جلسه‌ای با بیژن میرباقری و سعید شاهسواری صحبت کردیم و خوشبختانه از آن اتفاقات خوب افتاد که تضاد و تلقی دوگانه‌ای از نقش حامد بین ما وجود نداشت.

■ با توجه به اینکه در کارنامه‌تان بیشتر کارگردانی ثبت شده این کارگردان‌ها هستند که شما را برای بازی در یک کار جذب می‌کنند یا نقش؟

هر دو! اما اگر نقشی پیشنهاد شود و من کارگردانش را نشناسم، فکر می‌کنم می‌توان با صحبت و گفت‌وگو به این نتیجه رسید که می‌تواند تفاهمی ایجاد شود یا نه! معتقدم که با گفت‌وگو می‌شود آدم‌ها همدیگر را بشناسند، چیز پیچیده‌ای نیست. واقعیت این است که ایده‌آل‌های آدم‌ها کاراکتر آنها را می‌سازد و با گفت‌وگو می‌توان یکدیگر را شناخت.

■ با این حساب کارگردانی را کار آسانی می‌دانید یا بازیگری را؟

در مقابل کارگردانی، بازیگری را! نه اینکه نفس بازیگری آسان باشد، نه! اگر راجع به بازیگری درست صحبت کنیم، اگر اغراق نکنم- ۷۰ درصد آنچه در ایران اتفاق می‌افتد، بازیگری درستی نیست، ۳۰ درصدی هم که خوب هستند، بیشترشان در حدی هستند که می‌توان گفت غلط‌بازی نمی‌کنند، به هر حال... بگذریم ببینید، همان ۳۰ درصد خوب هم کسانی هستند که در ابتدای راه می‌آیند و می‌درخشند و بعد از مدتی راکد می‌شوند، تازه اگر نگوییم افت می‌کنند. چرا؟ چون عرصه این فعالیت ایراد دارد. اگر سینما را دستگاهی فرض کنیم و خودمان را ابزار آن دستگاه- که هرازچندگاهی این ابزار فرسوده شده و ابزاری جدید جایگزین قبلی‌ها می‌شوند- زمان و مقطعی محدود داریم تا در این دستگاه کار کنیم و مثلاً زندگی هنری‌مان را رقم بزنیم، در این صورت اگر آن دستگاه ظرفیت استفاده درست از ابزارش را نداشته باشد، چه اتفاقی می‌افتد؟ آدم‌هایی که بعضی‌شان واقعاً بااستعدادند به اصطلاح جویده شده و تبدیل به تفاله می‌شوند، چون عرصه، عرصه مسموم و مریضی است... راستش سئوال شما را فراموش کردم...

■ داشتیم راجع به آسانی و سختی بازیگری صحبت می‌کردیم!

بله، معتقدم «بازیگری درست» سخت است، بازیگر حتی تا ۱۰۰ سالگی هم موقع اجرای یک نقش تازه دلهره و هیجان دارد، بازیگر باید به خودش برسد، بدن خوب، بیان روان و ذهن خلاق و فعالی داشته باشد، اینها ابزار بازیگر است. حال چرا بازیگران ما کمتر خود را حفظ می‌کنند یا به زبانی دیگر، افت می‌کنند؟ ببینید، بازیگری که هر پیشنهاد جدیدی را در مقایسه با کار قبلی‌اش بدتر یا بی‌خاصیت‌تر می‌بیند، طبیعتاً چه تلاشی در این زمینه بکند؟ اصلاً چرا؟ می‌شنویم بازیگران تنبلی می‌کنند، ورزش نمی‌کنند، مراقب سلامتی خود نیستند، تمرین نمی‌کنند و در یک کلام خود را تازه نگه نمی‌دارند، اما چقدر این تقصیر متوجه بازیگران است؟ مثل این می‌ماند که ورزشکاری تمرینات سنگین انجام دهد تا در مسابقه‌ای قهرمان شود، اگر مسابقه‌ای برگزار نشود، این تمرینات چقدر باید ادامه پیدا کند؟ گفتم... وقتی عرصه مریض باشد، بعدها که هیچ، خوب‌ها هم راهی جز خراب‌شدن ندارند.

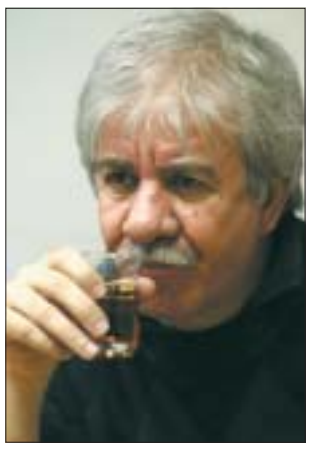

■ از معایب این عرصه این نیست که کارگردانی مثل مسعود کرامتی بازیگری هم بکند؟

نه! چه اشکالی دارد؟ «ورنر هرتزوگ» می‌گوید: من وقتی از بازیگر کاری می‌خواهم باید خودم بتوانم به بهترین شکل آن کار را انجام بدهم، مثال او هم این است که اگر بخواهم پلان اسکی کردن یک بازیگر را بگیرم، حتماً خودم باید اسکی کردن بلد باشم! چه اشکالی دارد به عنوان کارگردان بازیگری هم کرد؟ تجربه است. چه‌بسا مسائل و مشکلات جلوی دوربین را بهتر درک کرد و طبیعتاً کمکی خواهد بود به ارتباط بهتر با بازیگرانی که با ایشان کار می‌کنم.

■ می‌گویند «طرف خودش است» قبول دارید در «رو به آسمان» خودتان را بازی کردید؟

جدی می‌گویید؟

■ کمی تا قسمتی؟

این تعبیر درست است. همه بازیگران کمی تا قسمتی خودشان را بازی می‌کنند. ببینید بازیگری این نیست که تو ادای کسی را در بیاوری، یعنی قیافه‌ات را عوض کنی و یک ما به ازای عینی یا بیرونی را مدل قرار دهی و عیناً شبیه آن بشوی. البته می‌دانم در این تعبیر اغراق می‌کنم، اما همین اغراق از آن سو هم می‌شود، چون فلان هنرپیشه را در هر نقشی می‌شناسی، می‌گویی او خودش را بازی می‌کند یا خودش است. شما پرسوناژی را که ساخته ذهن کارگردان است با دست یافتن به اجزای آن پرسوناژ باید بشناسید و اجرا کنید، طبیعی است که تمام این شناخت از فیلتر ذهنی شما می‌گذرد و توسط شما اجرا می‌شود، این پرسوناژ به نوعی درون شما جاخوش کرده و از کالبدتان، توسط شما، خود را بروز می‌دهد. ادا در آوردن با بازی درونی فرق می‌کند، آن را تیپ‌سازی می‌گویند، نمی‌گویم بازی کردن تیپ بد است، نه، چه‌بسا زمانی چنان تیپ‌سازی و بازی کاراکتر مرزهاشان با هم مخلوط می‌شوند که شاید سخت‌تر از بازی کاراکتر باشد.

■ در «رو به آسمان» حامد را چگونه تحلیل می‌کنید؟ چه بهانه‌هایی را برای رسیدن به حامد دستاویز قرار دادید؟

اتفاقاً «رو به آسمان» مثال خوبی است که شما می‌زنید، ابتدا که سناریو را خواندم، به‌نظرم رسید، نقش حامد سه مقطع مشخص دارد. مقطع اول استحکام این آدم است؛ هر چند در شرایط استیصال قرار دارد، هم در محل کار و هم در خانه‌اش ولی در این مقطع حامد آدمی محکم است و مدیری که توانایی کافی برای برخورد با شرایط سخت را دارد. داستان پیش می‌رود و عده‌ای توطئه می‌کنند تا او را از بین ببرند. مرحله دوم، او همه چیز را فراموش کرده، مسیری را طی می‌کند تا به مقطعی برسد که روابط دور و بر خود را بشناسد و بر آنها تسلط پیدا کند، این مقطع با اولی فرق دارد، حالا دیگر حامد نه روحیه مقطع اول را دارد و نه برخوردهایش شباهتی به آن دوران، این مقطع سوم است. متوجهید که این کاراکتر سه تا آدم است، حالا به عنوان بازیگر انتخاب می‌کنید که حامد چگونه باید اجرا شود؟ مقطع اول از نظر فیزیک، چهره، نگاه، راه‌رفتن، ایستادن، لحن کلام و ریتم بیان... همه اینها مهم است، همه چیز در این مرحله تند و خشن و مطمئن است، وقتی حامد حافظه‌اش را تا قسمتی به دست می‌آورد و می‌تواند معادلات را تحلیل کند و روابط را بشناسد و تشخیص دهد، تقریباً همان آدم است، اما در کلام و بیانش مهربانی آمده و ریتم او هم به نسبت کندتر شده است.

■ به قول شما در این سه مقطع تکلیف مقطع وسط یا میانی چه می‌شود؟

مقطع وسط، ویرانی، نشناختن و گیجی است، مسیری طی می‌شود که کم‌کم به شناخت و تشخیص برسد، تمام نگرانی‌ام این بود که در این مقطع حامد عقب افتاده نشود.

انتخاب این بود که او واقعاً چیزی و کسی را نمی‌شناسد، به‌نظرم این بخش درآمده است.

■ اما راجع به بحث کارگردانی تلویزیونی که کارنامه کارگردانی شما را بیشتر از سینما شکل می‌دهد؟

بله. البته من خودم را کارگردان سینما می‌دانم، اما برای اینکه کار را فراموش نکنم، سریال می‌سازم، البته برای گذراندن زندگی، از نظر مالی احتیاج به این کار دارم، البته در تلویزیون هم هر کاری را قبول نمی‌کنم حتی اگر [به قول معروف بر ما گلوله بارد...]

■ پس یک نتیجه‌گیری از مسعود کرامتی بکنید؟

قطعاً از خودم راضی نیستم، واقعیت این است که هنوز فکر می‌کنم کاری نکرده‌ام، چه بازیگری، چه کارگردانی... نه اینکه کارهایی که انجام داده‌ام همه بد بوده، نه! اما فکر نمی‌کنم کارهایی را که دوست داشته‌ام انجام داده باشم؛ کمی پیچیده شد، نه؟ منظورم این است که سناریوهای زیادی دارم در حال خاک‌خوردن و امیدوارم بتوانم روزی آنها را بسازم!

■ حالا چرا کودکان! البته در تلویزیون این قضیه کمتر به چشم می‌خورد؟

یک بخشی از آن دست من نبود، به این سمت غلتیدم! ولی ناراضی نیستم، فکر می‌کنم اگر قرار است حرفی زده شود می‌توان در این عرصه هم کار کرد. وقتی از ابتدا مهری بر پیشانی شما زده شود، انگار دیگر تمام است. در تلویزیون همان‌طور که اشاره کردید نه، اما در سینما همیشه تهیه‌کننده‌ای که می‌خواهد فیلم کودکان بسازد سراغم می‌آید. و سناریوهایی را که دارم و کودکانه هم نیستند، تهیه‌کننده نداشته‌اند. هر چند دو فیلم اخیرم اکران سینمای کودک و نوجوان داشته ولی همه می‌گویند ربطی به سینمای کودک ندارند!!

■ مجموعه تلویزیونی «روشنایی‌های شهر» در چه مرحله‌ای است؟

در مرحله تدوین است، هنوز که از زمان پخش آن خبری نیست.

■ و موضوع آن؟

موضوع آن پیچیده است، یعنی داستان در عرض خیلی بسط پیدا می‌کند. آدم‌های مختلف با قصه‌های متفاوت! داستان در بستری اجتماعی رخ می‌دهد. قصه اصلی آن درباره چند جوان است که وارد عرصه اجتماعی (کار و اقتصاد) می‌شوند و به سادگی به هر سویی می‌غلتند، بستر اجتماعی از طریق رفتار و مسیر زندگی این جوانان بررسی می‌شود. صحبت درباره قصه «روشنایی‌های شهر» کمی سخت است، چرا که به تعداد پرسوناژهای آن قصه وجود دارد.

تراوشات یک ذهن عزیز

نگاهی به جهان نمایش راینر ورنر فاسبیندر

مجتبی پورمحسن

در اواسط دهه شصت وقتی تئاتر برتولت برشت بر صحنه‌های نمایش آلمان چیره شده بود و مکس فریش، برشت را متهم کرد که همچون یک نمایشنامه‌نویس کلاسیک شده دیگر کارایی‌اش را از دست داده، نمایشنامه‌نویس جوانی به نام راینر ورنر فاسبیندر که دغدغه تغییرات اجتماعی را داشت مورد استقبال جامعه قرار گرفت و البته راه برشت را ادامه داد.

فاسبیندر در ۳۱ ماه مه سال ۱۹۴۶ در شهر کوچکی در ایالت باواریای آلمان به دنیا آمد. او سال‌های اول زندگی‌اش را در تنهایی گذراند. پدرش پزشک و مادرش مترجم بود. والدین او در سال ۱۹۵۱ از هم جدا شدند و پس از آن راینر ارتباط کمی با پدرش داشت. مادر فاسبیندر از هفت سالگی او را به سینما می‌فرستاد تا بتواند به کارهای ترجمه‌اش بپردازد. راینر بعدها اعتراف کرد که در این سال‌ها هر روز به سینما می‌رفت. او به مدارس خصوصی و عمومی در آکسبورگ مونیخ رفت اما پیش از اینکه درسش را به پایان ببرد در سال ۱۹۶۴ وارد مدرسه خصوصی نمایش شد.

در تابستان ۱۹۶۷ فاسبیندر به اکشن تیاتر پیوست. دو ماه بعد دستیار کارگردان تئاتر شد. گروه نمایش اکشن تیاتر نام فعالیت‌های خود را از تئاتر به «ضد تئاتر» تغییر دادند. آنها در سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ تعداد زیادی نمایش بحث‌انگیز و از نظر سیاسی رادیکال را به روی صحنه بردند. فعالیت‌های فاسبیندر در تئاتر حلقه پیوند دهنده او با سینما بودند. راینر در سال ۱۹۶۵ در برلین فیلم ثبت نام کرد اما در امتحان ورودی ناکام ماند. در همین سال او اولین فیلمش - فیلم کوتاه ده دقیقه‌ای با نام «ولگرد شهری»- را ساخت. او در دوره فعالیتش در ضدتئاتر ده فیلم را کارگردانی کرد که از آن جمله می‌توان به «عشق سردتر از مرگ است» و «دلال محبت» اشاره کرد که این دومی اقتباسی سینمایی از نمایشنامه‌ای به همین نام نوشته خود او بود. فیلم‌های فاسبیندر تحت تاثیر ژان لوک گدار و ژان ماری استراب و نظریه‌های برتولت برشت ساده و مینی‌مالیستی بودند و مورد توجه منتقدین واقع شدند. او همیشه از بازیگران و عوامل گروه ضدتئاتر در فیلم‌هایش استفاده می‌کرد به همین دلیل فیلم‌های او معمولاً با کمترین هزینه و با استفاده از سوبسید ناچیز دولتی ساخته می‌شد.

فاسبیندر یکی از مشهورترین فیلمسازان آلمانی است. او یکی از فیلمسازان برجسته نسل پس از جنگ جهانی دوم است که سینمای نو آلمان را شکل دادند. راینر ورنر فاسبیندر بین سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۲ چهل و یک فیلم ساخت و علاوه بر کارگردانی فیلمنامه‌نویسی، تدوین و تهیه اکثر فیلم‌هایش را نیز برعهده داشت. او در طول عمر کوتاهش ۱۴ نمایشنامه نوشت و نام خود را به عنوان یکی از بهترین نمایشنامه‌نویسان آلمانی مطرح کرد.

بسیاری از منتقدین اعتقاد دارند که موفقیت فاسبیندر در عالم سینما تا حد زیادی تحت تاثیر تجربه‌های او در زمینه تئاتر است. یکی از بهترین فیلم‌های فاسبیندر - دلال محبت - اقتباسی از یک نمایشنامه است. نمایشنامه‌ای که به دلیل نوآوری‌هایش در آلمان بسیار مورد توجه قرار گرفت. «دلال محبت» عبارتی است که افراد کوچه و بازار ایالت باواریا از آن برای خطاب قرار دادن «کارگر خارجی» استفاده می‌کنند.

در نمایش «دلال محبت» که فاسبیندر آن را به ماری لوتیزه فلدیسر نمایشنامه‌نویس آلمانی تقدیم کرده است گروهی از جوانان آلمانی در یکی از شهرهای باواریا با یک کارگر خارجی مواجه می‌شوند که برای کار به آنجا آمده است. «هلگا»، «ماریا»، «اینگرید»، «پاول»، «اریش»، «فرانتس» و «گوندا» جوانانی هستند که در فضایی رقت‌بار با یکدیگر مشغولند. آنها با همدیگر می‌نوشند و به هم عشق می‌ورزند و از هم متنفر می‌شوند. همه اینها البته به مثابه پرده‌ای بر وضعیت نابسامان اجتماعی است که در آن گرفتار شده‌اند. مشکلات اقتصادی ناشی از پوست‌اندازی کشور آلمان در سال‌های پس از جنگ جهانی - برای ترسیم آلمانی نوین - نظام سرمایه‌داری را چنان بر اجتماع تحمیل کرده که نسل جدید جوانان آلمانی را در شرایطی بغرنج گرفتار کرده است. در نظام مبتنی بر سودی که اقتصاد کشور را تحت تاثیر قرار داده، فقط نیروی کار ارزان برای تولید بیشتر با کمترین هزینه واجد ارزش است. جوانان آلمانی نمایش «دلال محبت»، در گیر و دار زندگی اجباری در این وضعیت، با کارگری خارجی مواجه می‌شوند که برای کار به کارخانه الیزابت آمده است. وقتی آنها از یورگوس کارگر یونانی متنفر می‌شوند که می‌بینند او با دخترهای جمع ارتباط عاشقانه برقرار می‌کند. اریش و فرانتس و پاول که توانسته بودند با بیکاری کنار بیایند این یکی را دیگر تحمل نمی‌کنند. الیزابت صاحب کارخانه هم ضمن اینکه فقط به هزینه کمتر فکر می‌کند نیازهای احساسی‌اش را با یورگوس برطرف می‌کند. در این بین خود یورگوس نیز قربانی نظام سرمایه‌داری حاکم است که او را به دامی هدایت می‌کند که در نهایت گرفتار خشم گروهی از جوانان آلمانی می‌شود. او در اقتصاد سودمحور آلمان نقش کالایی را بازی می‌کند که با قیمتی ارزان‌تر به بازار ارائه شده است، ارائه کار در دیالوگ‌های بین یورگوس و دختران آلمانی نیز کورسویی از آرامش و رستگاری مبهم دیده می‌شود که ناامیدانه در ساختار مضحک گفت‌وگوها محو می‌شود؛ همان طور که در روابط آنها چنین امیدی وجود ندارد. فاسبیندر در ابتدای نمایشنامه «دلال محبت» اشاره کرده که قرار بود این نمایش به مسائل سالخوردگان بپردازد ولی به صورت «ضدتئاتر» اجرا گردید. در واقع در «دلال محبت» همه شخصیت‌ها جوان شده‌اند. با این توضیح شاید «دلال محبت» را بتوان هجویه‌ای بر مفهوم قدرت در آلمان پس از جنگ جهانی دوم دانست. جامعه آلمانی که در اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل قرن بیستم قدرتی نژادپرستانه را پذیرفته بود در زمانی که نمایش در آن می‌گذرد (سال ۱۹۶۶) و به ضرورت تغییر نظام فکری سیاسی پذیرای یک خارجی به جای یک آلمانی برای در اختیار گرفتن شغل است. چرخش سیاسی و سرگشتگی‌های نسل جوان پس از جنگ جهانی دوم و سرخوردگی‌های نسلی که جوانی و میانسالی‌شان را در جریان جنگ گذرانده‌اند از نگاه هنرمندانه فاسبیندر در این نمایش، روایت شده است. با این همه «دلال محبت» نمایشی بدون طرح است که داستان آن در قالب دیالوگ شکل می‌گیرد. اما این ویژگی مثبت آثار فاسبیندر است. «خون در گلوی گربه» یکی دیگر از آثار برجسته نمایشی راینر ورنر فاسبیندر برخلاف «دلال محبت»، نمایشی سوررئالیستی است. نمایش «خون در گلوی گربه» ماجرای دختری است با نام فوئبه اندیشه زمان که از کره‌ای ناشناخته به زمین می‌آید تا با روابط بین انسان‌ها آشنایی پیدا کند. در صحنه ابتدایی نمایش پلیس با فوئبه روبه‌رو می‌شود.

نمایش «خون در گلوی گربه» اگرچه طبق توضیح اول نمایشنامه در زمین می‌گذرد اما فاقد مکان مشخص است. صحنه‌های مختلف نمایش جوری در هم تنیده شده‌اند که مفهوم مکان را زایل می‌کنند. خود شخصیت‌ها نیز در مواجهه با یکدیگر عوض می‌شوند و فقط همان نام را بر دوش می‌کشند. نگاه فاسبیندر آن چنان که در نمایش‌هایش قابل پیگیری است نگاهی سیاه و نه ابزورد است.

او سعی می‌کند در نمایش‌هایش درباره سیاهی‌های زیر پوست جامعه افشاگری کند. با این توضیح که این هدف در قالب متنی هنرمندانه ارائه می‌شود. اگر راینر ورنر فاسبیندر طی عمر کوتاهش ۴۱ فیلم ساخت و خود را به عنوان یک اعجوبه کم‌نظیر در عالم سینما مطرح کرد با بازخوانی کارنامه نمایشی او می‌توان دریافت که سابقه او در تئاتر تاثیری در موفقیت‌هایش داشته است. از بین ۱۴ نمایش که فاسبیندر نوشت چندتایی‌شان بازنویسی متون کلاسیک بوده است. قدرت راینر در بازنویسی این متون و تبدیل کردنشان به آثاری آوانگارد مورد تحسین منتقدین بوده است.

راینر ورنر فاسبیندر عمر بسیار کوتاهی داشت. اما در همین سال‌ها او به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت و جوایز متعددی را دریافت کرد. او فیلم «دلال محبت» که برای او موفقیتی کم‌نظیر به ارمغان آورد را در سال ۱۹۶۹ یعنی در بیست و سه سالگی ساخت.

فاسبیندر در شب دهم ژوئن سال ۱۹۸۲ بر اثر مصرف بیش از اندازه کوکایین و قرص‌های خواب‌آور درگذشت در حالی که نسخه ناتمام فیلمنامه «رزا لوکزامبورگ» در کنارش پیدا شد.

تماشا

مستند پارسا درایا

ایسنا: مستند «پارسا درایا» برای پخش از شبکه چهار سیما مرحله تدوین را طی می‌کند. این مستند در ۱۱۲ دقیقه برای پخش در چهار قسمت ساخته شده است و به دفاع از اصالت نام «خلیج همیشه فارس» می‌پردازد. شهرام درخشان با اعلام این خبر اظهار کرد: تصویربرداری این برنامه اسفندماه ۸۴ به پایان رسید. ولی امکان دارد که در حین تدوین، نیاز به تصویربرداری از بخش‌های دیگری احساس شود و گروه برای این کار به مکان‌های مورد نظر اعزام شوند. وی با بیان این که «پارسا درایا» متشکل از چهار فیلم است، گفت: هر یک از این آثار، موضوعی جداگانه دارند ولی باید در هفته‌های متوالی پخش شوند. درخشان در پایان از پخش این مستند در خردادماه سال جاری خبر داد.

رضایت‌مندی تهیه‌کننده وفا

فارس: تهیه‌کننده مجموعه تلویزیونی «وفا» گفت: قبل از پخش این مجموعه با توجه به حجم گسترده فیلم‌های سینمایی در ایام نوروز برایم این نگرانی ایجاد شده بود که شرایط پخش «وفا» و جذب مخاطبش چگونه خواهد شد. «منصور سهراب‌پور» تهیه‌کننده مجموعه تلویزیونی «وفا» که در ایام نوروز از شبکه سوم سیما پخش شد، گفت: با توجه به اینکه ما مراحل پس از تولید کار را می‌گذراندیم فرصت تماشای برنامه‌های تلویزیون را نداشتم ولی آنچه که در ارتباط با کار خودمان بود و بازخوردهای آن به ما می‌رسید تقدیر و تشکر دوستانی بود که در این حرفه کار می‌کردند ولی به طور کلی احساس می‌کنم که در نظر مردم کار قابل قبولی شده و مخاطب وسیعی را به خود جلب کرده است. وی خاطرنشان کرد: ولی آنچه که از اطرافیان می‌شنیدم این بود که تلویزیون تعداد فیلم‌های سینمایی خود را افزایش داده و متنوع شده است و برنامه‌ها پر و در مجموع لذت‌بخش بوده است. سهراب‌پور افزود: جای بسی خوشحالی است که با توجه به برنامه‌های متنوع تلویزیون و ۱۵۰ فیلم سینمایی که در این ایام پخش شد مجموعه تلویزیونی «وفا» این گونه گل کرد که این موضوع باعث شده است خستگی کار ۷ و ۸ ماه از بدنمان در برود. وی ادامه داد: البته رضایت‌مندی مردم بیشتر به این دلیل است که تیم نویسندگان به سرپرستی آقای افخمی بسیار توانا عمل کردند و با توجه به اینکه ایشان سال‌ها در تلویزیون کار کرده و خاک خوردند مخاطب‌شناسی خوبی داشتند و ذائقه روز مردم را می‌دانستند که با توجه به این ماجرا و تیمی که در اختیار داشتند این سوژه مطرح و به مجموعه تلویزیونی «وفا» تبدیل شد.

شبکه قرآن در تمام استان‌ها

دکتر حسین ساری گفت: تاکنون در هفت مرکز استان شبکه قرآن افتتاح شده که تا پایان سال ۸۶ تمام مراکز استان‌ها شاهد راه‌اندازی شبکه قرآن و معارف هستند. مدیر شبکه قرآن با اشاره به افتتاح هفتمین شبکه مستقل استانی قرآن سیما در اراک گفت: سازمان صدا و سیما با وجود تنگناهای بودجه‌ای سال ۸۴ بعد از گذشت شش ماه از افتتاح نخستین شبکه مستقل قرآنی سیمای جمهوری اسلامی ایران توانسته است با ۳۰ فرستنده در مراکز استان‌ها هفت مرکز افتتاح کند. وی با بیان استق